

غیبت و دیرکرد یک جنبش!؟

* نکاتی پیرامون ضرورت و اهمیت به میدان آمدن دانش آموزان *

آرش کمانگر

دانش آموزان ایران با جمعیتی بالغ بر ۱۸ میلیون نفر، بزرگ ترین قشر اجتماعی کشورمان محسوب می شوند که امر آموزش آنها را حدود یک و نیم میلیون آموزگار و دبیر برعهده دارند. تحصیل به کسی گفته میشود که بین سنین ۶ تا ۱۹ سالگی، به مدت دوازده

سال در دوره های ابتدایی، راهنمایی و متوسطه به تعلیم و تربیت اشتغال دارد. اکثریت بزرگ این قشر در مدارس عمومی دولتی تحصیل می کنند که عمدتاً از خانواده های کارگری و زحمتکش می باشند. اقلیتی از آنها نیز در مدارس خصوصی (موسوم به غیر انتفاعی) درس می خوانند که طبعاً به دلیل شهریه و هزینه نسبتاً هنگفتی که باید بپردازند، تنها می توانند از خانواده های متوسط و مرفه برخاسته باشند. البته مدت هاست که در مدارس زهوار در رفته دولتی نیز به انحاء مختلف والدین دانش آموزان را «تیغ» می زنند و حدود یک دهه است که گونه هایی از شهریه در مدارس مذکور از دانش آموزان وصول می شود. این مساله ضمن اینکه در تضاد آشکار با اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی است، بلکه عملاً عقربه های تاریخ کشورمان را به متجاوز از سه چهار دهه قبل برمی گرداند که هنوز نظام تحصیلی رایگان و همگانی اصلی از الزامات قانونی حکومت محسوب نمی شد. از این رو رژیم اسلامی در قیاس با یک دهه پایانی حکومت پهلوی - که آموزش رایگان از دبستان تا دانشگاه به یک نرم اجتماعی تبدیل شده بود - عملکردی به مراتب ارتجاعی تر دارد. این کارکرد حتی انسان را به یاد نظام آموزشی و کاستی جناب به اصطلاح «انوشیروان عادل» می اندازد که حق تحصیل را تنها از آن طبقات بالا و ممتاز می دانست. (داستان کفاشی که علیرغم داشتن پول و هزینه تحصیل پسرش به دلیل سیستم کاستی نوسبروانی قادر به فراهم کردن امکان آموزش فرزندش نبود را همگان خواننده ایم و در ضمیر تاریخی خود یادداشت کرده ایم) در واقع اگرچه رژیم اسلامی ظاهراً هیچکس را از حق تحصیل محروم نمی کند اما با ایجاد نظام دو بعدی یعنی تشویق و توسعه مدارس خصوصی در کنار مدارس ویران و بی کیفیت دولتی، سبب طبقاتی تر شدن آموزش در جامعه گردیده است. بگذریم که حدود بیست درصد از کودکان ایرانی علیرغم فرار داشتن در سنین مدرسه، به دلیل فقر خانوادگی و یا نیاز و به اشتغال جهت تامین بخشی از مخارج خانواده، در هیچ مدرسه ای ثبت نام نکرده اند و به طور کلی از حق ابتدایی ولی بنیادی تحصیل محروم شده اند. در واقع اهرم نیرومندی به نام «جبر اقتصادی» اصل «آزادی تحصیل» را زیر گرفته و آن را عملاً تحقق ناپذیر ساخته است.

این اما گل داستان نیست. جمهوری اسلامی در کنار این سیاست ویرانگرانه از دو زاویه دیگر نیز ضربه هولناکی به نظام آموزشی کشور و بنابراین زیر ساخت علمی - اجتماعی آن وارد کرده است: نخست از طریق ایدئولوژیزه و تئوکراتیزه کردن امر تعلیم و تربیت و دوم از طریق به فلاکت کشیدن معلمان در چرخ دنده های بحران و فقر و بنابراین تخمیل زندگی دو یا سه شغله به آنها و در نتیجه خشکاندن شادابی، روحیه و انرژی آنها و از این طریق کاهش و سیر نزولی وحشتناک در کیفیت کار آموزشی ایشان.

در رابطه با پارامتر نخست، این رژیم از همان بدو به قدرت رسیدنش، کار تزریق خرافات و سنت های پوسیده قرون وسطایی به کتب درسی و حذف بسیاری از مفاهیم علمی آنها نظیر «تئوری تکامل داروین» را آغاز کرد. اما این تغییرات، احتیاج به نیروی وفادار و یا حداقل سر براهی داشت که آنها را پیش برد و به محصلین حقه کند. از این رو وجود ده ها هزار معلم دلسوز و ترقی خواه در سیستم آموزشی کشور مزاحم تشخیص داده شد و پاکسازی آنها همچون فضیلتی الهی در سرتاسر ایران تحقق پذیرفت. در کنار این معلمان آگاه و مبارز، دانش آموزان پیشرو نیز مورد تهدید و آزار و اخراج قرار گرفتند که این عمل پس از عزل بنی صدر با دستگیری ده ها هزار تن از آنها و اعدام بیرحمانه این نوجوانان تکمیل شد. تنها پس از این پاکسازی ها و قتل عام های هولناک و نیز شست و شوی مغزی سیستماتیک میلیون ها دانش آموز بود که رژیم توانست جنگ خانمان سوز خود با عراق را با تکیه بر انبوه نوجوانان داوطلب و فریب خورده به مدت هشت سال تداوم بخشد. سیاستی که به قیمت گشته و مجروح و معلول شدن صدها هزار نوجوان و جوان تمام شد.

مجموعه این اقدامات بود که سبب گشته جنبش دانش آموزی مستقل قریب دو دهه از گردونه مبارزات اجتماعی مردم ایران خارج شود و از حیات داغ سیاست رخت بریندد. اما در رابطه با پارامتر دوم که عمدتاً بعد از پایان گرفتن جنگ ایران و عراق و شدت یابی بحران اقتصادی صورت گرفت، معلمان روز به روز به دلیل گرفتار آمدن در زندگی چند شغله و خستگی و کلافگی ناشی از آن از وظیفه خطیر آموزش مناسب و با کیفیت دانش آموزان بازماندند، و با آن به مثابه شغلی اجباری و غیر جذاب برخورد کردند. البته حق هم داشتند چون انرژی روزانه آنها به ناگزیر در بیرون از مدرسه، صرف مشاغل دیگر می شد. چرا که حقوق پرداختی به معلمان حتی قادر به تامین اجاره خانه آنها نیست و اگر همسر شاغل و یا درآمد و شغل های تکمیلی نظیر: مسافرنکشی، مغازه داری، کارهای فنی و تدریس خصوصی نداشته باشند، در عرض چند روز از گرسنگی و بیماری خواهند مرد. به همین خاطر حقوق پرداختی به معلمان به دلیل ناچیز بودنشان، آنها را تماماً در زیر خط فقر قرار می دهد. عصیان اخیر معلمان تهرانی و اعتراضات همکاران آنها در شهرهای شیراز، اصفهان، بویراحمد، کرمانشاه، بابل و ... موبد این امر است که «آب به نقطه جوش رسیده» و «جان به لب رسیده» دیگر ترسنان ریخته چرا که دیگر چیزی ندارند که از دست بدهند.

اما چرا معلمان توانسته اند انجماد سنگین رخوت سیاسی و مبارزاتی را بشکنند ولی دانش آموزان هنوز به این مهم، واقف و یا اگر درست تر گفته باشیم، نایل نیامده اند؟

البته در جریان دو حرکت اعتراضی اخیر معلمان در دوم و ششم بهمن ماه، نشانه های کوچکی از حضور و همبستگی

دانش آموزان مشاهده شد. مثلا در میتینگ دوم بهمین در برابر مجلس، صدها دانش آموز دبیرستانی نیز حضور داشتند و یا در حرکت ششم بهمین در حوالی دفتر ریاست جمهوری، همزمان با معلمی، شماری از محصلین نیز دست به اعتصاب زده و مشخصا در دبیرستان معروف البرز تهران به مدت دو ساعت در حیات مدرسه دست به راهپیمایی زدند. دانش آموزان در این حرکت، ضمن تهدید به اعتصاب طولانی مدت شعار می دادند ((معلم بیچاره، پول توجیبی نداره!!)) با این همه، علیرغم این جوانه ها، هنوز جنگل سبز و پر عظمت ((جنبش دانش آموزی)) ابهت خود را به رژیم نشان نداده است. ممکن است برخی صاحب نظران در توجیه این ((دبیرگرد)) به عواملی چون نیاز اقتصادی مبرم معلمین که محرک آنهاست اشاره کنند. در پاسخ باید گفت ۱۸ میلیون محصل ایرانی نیز دارای انبوهی از مطالبات صنفی و اجتماعی است که ضرورت تجمع، تشکل و برپایی اعتراض حول آنها اهمیت حیاتی دارد. بعلاوه جدا از این مطالبات مشخص نظیر: حق تحصیل رایگان و همگانی (و بنابراین لغو شهریه) توزیع رایگان کتب و لوازم التحریر در میان فرزندان خانواده های تهیدست، پایان دادن به تدریس خرافات مذهبی، ضد علمی، ارتجاعی و مردسالارانه در مدارس، پایان دادن به آزار و اذیت مریبان تربیتی و انجمن های اسلامی، حق ایجاد تشکل های مستقل، آزادی بی قید و شرط اندیشه و ابراز عقیده در کلاس های درس، جامعه و مدرسه، مرمت مدارس موجود و ایجاد مدارس جدید (و بنابراین پایان دادن به تراکم کلاس ها) ایجاد و گسترش امکانات ورزشی، هنری و کتابخانه ها، جدایی کامل سیستم آموزشی از مذهب، لغو آپارناید یا جدایی جنسی در مدارس، پایان دادن به تبعیضات قومی و در این راستا حق آموزش به زبان مادری در مناطق ملی و غیره، دانش آموزان برای بهره گیری بهتر از تجربه و تخصص معلمان، ناگزیر از همبستگی گسترده با آنها و متحول کردن مدارس هستند. معلمی که در لابلای چرخ دنده های بی رحم اقتصاد سرمایه داری له و لورده شده، چگونه می تواند به وظیفه آموزشی و تربیتی خود عمل کند؟ از این رو معلمین و محصلین نه تنها درد مشترک، بلکه منافع مشترک دارند. محیط ارتجاعی و خفقان آلود مدارس، سیستم آموزشی قرون وسطایی و غیر مدرن، نهی بودن مدارس از امکانات ابتدایی تحصیلی و کمک آموزشی مناسب و آزار و اذیت سیستماتیک عوامل و مزدوران حزب الهی رژیم در مدارس، همه و همه موضوعات و معضلات مشترکی هستند که معلم و محصل می توانند برای مصاد با آنها، دست در دست هم، عظیم ترین جنبش اجتماعی کشورمان را پدید آورند.

ما در جریان ((شورش فوتبال)) در پاییز امسال که طی آن تنها در تهران به اعتراف خود رژیم بیش از هزار نوجوان ۱۴ تا ۱۷ ساله بازداشت شدند، دیدیم که نوجوانان دانش آموز چه ظرفیت عظیمی برای مبارزه با رژیم فقر و فلاکت و خفقان دارند. آن مبارزات البته در کاتاکوری ((جنبش عمومی جوانان)) می گنجیدند، اما لازم است آن جسارت و شور انقلابی به صورت یک ((جنبش دانش آموزی)) مستقل و سراسری با خواستها و مطالبات ویژه نیز شکل گیرد. در صورت تحقق این مهم، خصوصا تبدیل شدن مدارس به سنگر استوار دفاع از آزادی خواهی و حق طلبی، یکی از مهم ترین گام های پیشروی مردم برداشته خواهد شد و قدمی دیگر رژیم عهد دقیانوس را به نقطه ذوب هدایت خواهد نمود. در راستای شکل گیری این تحول مهم در صف آرایی جنبش نوده ای، یعنی به میدان آمدن وسیع میلیون ها محصل و شکستن طلسم انفعال و غیبت جنبش دانش آموزی، وظیفه سنگینی بردوش دانش آموزان پیشرو، سکولار و چپ قرار دارد. خصوصا کسانی که در مقاطع پایانی دوره متوسطه (دبیرستان) تحصیل می کنند. در واقع اگر مرحله تکوین آگاهی سیاسی و توانایی نسبی مبارزاتی را از سن ۱۴ سالگی حساب کنیم، آنگاه باید اذعان کنیم که رسالت اصلی تکوین جنبش دانش آموزی بردوش محصلینی سنگینی می کند که در پنج سال آخر دوره آموزشی دوازده ساله درس می خوانند یعنی چیزی در حدود پنج یا شش میلیون از جمعیت ۱۸ میلیونی دانش آموزان. برای این منظور، قبل از هر چیز لازم است دانش آموزان بین سنین ۱۴ تا ۱۹ سال ((هسته های مخفی)) خود را در هر مدرسه ایجاد کنند که طبعاً در تداوم فعالیت، می توانند با ((هسته های دانش آموزی)) دیگر مدارس، خصوصا مدارس واقع در یک منطقه آموزش و پرورش، ارتباط بگیرند و زمینه های ایجاد یک اتحادیه سراسری را فراهم کنند، اما در گام های اولیه نباید در این خصوص عجله نمود. از این رو در لحظه حاضر، اولویت اصلی باید ایجاد ((این هسته های جداگانه در هر دبیرستان باشد. این هسته ها از طریق روابط گسترده و طبیعی که با انبوه دانش آموزان مخالف برقرار می کنند، در وهله نخست امر ((نافرمانی مدنی)) و ((مقاومت منفی)) را در برابر نهادها و مقررات ارتجاعی رژیم در محیط مدرسه سازمان می دهند. مثلا بایکوت و انزوای کامل انجمن های اسلامی، شوراهای اسلامی و نهاد تربیتی (که عملاً نقش ساواما را در مدرسه ایفا می کند) و یا تحریم نمازخانه و عبادت اجباری و کلا نمایشات مذهبی و سیاسی رژیم. بعلاوه ایجاد کتابخانه سیار و مبادله و توزیع کتب و نشریات روشنگرانه و مترقی جهت خنثی سازی تلاش های ضد فرهنگی و ضد علمی رژیم، استفاده مشترک از امکانات اینترنتی به منظور اطلاع رسانی و ارتباط گیری، نوشتن طول موج رادیوها و ساعات پخش رسانه های آزادی خواه در دستشویی مدارس، سازماندهی طومار، مجمع عمومی و میتینگ های اعتراضی حول نیازهای صنفی و رفاهی محصلین، و انبوه اقدامات دیگر آن فعالیت هایی هستند که دانش آموزان پیشرو و هسته های شان می توانند حول آنها کار کنند و اقدام به سازماندهی دانش آموزان نمایند. به هر رو، باید در نظر داشت که این جنبش، هنوز وجود خارجی ندارد و ما در مرحله پی ریزی آن هستیم بدین خاطر نمی توان در این مرحله با پریدن از روی موانع و بدون کار آگاه گرانه و سازمان گرانه کافی، انتظار واکنش های شورش گرانه و رادیکال (آنطور که در جنبش عمومی جوانان شهری شاهد بودیم) از آنها داشت، چرا که هر نوع افراط، دانش آموزان مبارز را در همان آغاز راه بی آنکه سنگربندی کافی کرده باشند، دم چک رژیم و تیغ سرکوب قرار خواهد داد و ((غنچه)) را قبل از ((جوانه زدن)) محاله خواهد نمود. از این رو در لحظه حاضر سازمان دهی ((هسته های مخفی محصلین پیشرو)) مهم ترین پله و عزیمت گاه این ((جنبش)) و کلا تمامی نیروهای آزادی خواه و برابری طلب محسوب می شود.